

از نویسنده دانشمند :  
جناب آقای مهندس بازرگان  
استاد دانشگاه

## بعد چهارم ...

در نشریه سالانه مکتب تشیع ترجمه مقاله  
نقیسی ؛ تحت عنوان « حس مذهبی یا بعد چهارم  
روح انسانی » درج گردید که مورد توجه و استفاده  
قرار گرفت .

اصل مقاله بقلم « تانه گئی دو که نه تن »  
نویسنده فرانسوی در یکی از مجلات معروف  
پاریس مورخ اکتبر ۱۹۵۸ ( آبان ماه ۱۳۳۷ )  
منتشر گردیده و در آن یکی از مهم ترین مباحث  
حساس ، که مدت بک قرن مورد تفسیرهای مختلف  
و زتنده ای قرار گرفته بود تشریح و آخرین نظریه  
مترقی جهان متمدن در باره حس مذهبی بیان  
شده بود .

بعث ذیل در پیرامون استفاده و استنتاج از مقاله  
نامبرده مطرح شده که اینک از نظر خوانندگان  
محترم میگردد .  
مکتب تشیع

دو مطلب ، یکی در مطلع و دیگری در قصد این مقاله ، اساس و ارزش آنرا  
تشکیل میدهد ، و هر دو موجب مسرت است .  
یکی بیان حالت استیصال و احتیاجی که جامعه متمدن امروزی

بمبادی معنوی و مخصوصاً مذهبی احساس مینماید ، در حقیقت از علم و عقل و صنعت که آنهمه برایش اعجاز و احترام قائل بود سرخورده ، از آنها اعتراف بعجز کرده است .

دیگر طرد نظریات سابق راجع به منشأ و معنای مذاهب و پی بردن باینکه دینداری و خدا پرستی از یک ریشه طبیعی واقعی که در عمق فطرت بشری دانه گذاری شده است و مستقل و اصیل میباشد ؛ سرچشمه میگیرد .

بعضی از متفکرین مادی مسلک قرن ۱۹ ( و جریان عمومی دانشمندان و فلاسفه قرن ۱۹ باین جهت یا لااقل در جهت بی طرفی نسبت بمذهب بوده ) پیدایش معتقدات دینی را در مسائل زندگی و مشکلات حوادث طبیعی جستجو مینمودند . و چون همیشه عوامل منفی سرعت تخریبی بیشتر و آسانتری دارند ، تا قدرت ساختمان عوامل مثبت ، این قبیل افکار اثر سوء عجیبی در جوانان مدعی درس خواندگی ما کرده بود . خصوصاً که از ناحیهٔ مریبان و رهبران دینی هیچگونه موازنه و معارضه‌های که هم‌تراز و هم‌زور با آن تعلیمات و تلقینات باشد ، ابراز نمیشد ( و نمیشود ) .

نظریات دانشمندان و فلاسفهٔ مغرب زمین ، از اوائل ، قرن بیستم بتدریج بر کشت ، ولی چون مادر همه چیز عقب افتاده و مقلد سطحی و امانده‌ای هستیم ، هنوز هم آن تصورات و تلقینات در جامعهٔ روشنفکران ؛ ما انعکاس دارد . بنابراین انتشار چنین اظهارات و اکتشاف از ناحیهٔ متفکرین جدید ارزش بسیار دارد . البته نام آنرا باز کشت به سلیقه و نظریه‌های قدیم نباید گذاشت و جنبهٔ لفاظی و فلسفه بافی ندارد ، بلکه مطلب کاملاً علمی و آزمایشی و مستند بمشاهدات تجربی و آماری است .

در ضمن مقاله نویسنده به سه محرک اشاره می نماید که در نهاد افراد انسان وجود دارد. این سه غریزه یا سه احساس که بعقیده اروپائیه گرداننده چرخهای فعالیت ذوقی و اخلاقی و علمی و اجتماعی دنیای متمدن باب اصطلاح خلاصه تر: رهنمون زندگی بشر میباشد، عبارت بود از: حس باغریزه؛ زیبایی یا زیبایی پسندی؛ که هولد هنر و تکیه گاه انواع ذوقیات است. نیکی یا خدمتگذاری و فداکاری پسندی که مولد اخلاق و تکیه گاه انواع عواطف و فضائل انسانی است.

راستی یا حقیقت جوئی و حق دوستی که هولد کنجکاوی و تکیه گاه انواع تحقیقات و علوم است.

حال معلوم میشود؛ علاوه بر این سه حس طبیعی ذاتی بشر، يك حس یا بقول نویسنده، يك بعد چهارمی نیز در ضمیر انسان وجود دارد (و از ابتدا وجود داشته است) که نه تنها زائیده احتیاجات و مشاهدات زندگی و مخلوق آن سه حس دیگر یا محصول تصورات و استدلالات بشر نیست، بلکه از خود استقلال مطلق و اصالت داشته، سهل است که بر سایرین سایه افکنده، شاید جامع و خالق آنها نیز باشد.

این حس یا بعد چهارم؛ حس تقدس و تعالی طلبی است که بصورت وحشت، احترام یا اعتقاد در ادیان خرافی قدیم و توحیدی جدید میدان عمل پیدا کرده است.

بعبارة آخری، معلوم میشود خدا را که نه و کشیشها و دیگران از روی اوهام یا اشتباهات و اغراض از خارج بمغز مردم فرو کرده اند، بلکه کشش و تراوشی است از داخل بخارج و فطری و ذاتی بشر، یعنی همانطور بکه

دقیق آن میفرمودند: « ان الله يحول بين المرء وقلبه » .

تا بحال نسبت به آن سه حس با سه عامل ؛ استشعار و معرفت کافی پیداشده  
 - عالما عامدا مورد عمل و بهره برداری وسیع قرار گرفته ، اینهمه مؤسسات  
 و مظاهر و نتایج را که بعضی مفید و عالی و بعضی افراطی یا منحرف و مخرب  
 میباشند بوجود آورده است .

حس چهارم در دوران عاطفدای و فطری قدیم ، بموازات سایرین  
 بر افراد و اجتماعات حکومت میکرد ، بلکه احساسات دیگر را نیز شدیداً  
 تحت سیطره خود قرار داده بود . در قرون جدید و معاصر که بنور عقل  
 و علم پای تردید و تشخیص در امور بلز شد ، عدم معرفت و عدم توجه به حس  
 چهارم از قدرت و دامنه اثر آن روی انسان متمدن کاست . بنابراین توازن  
 و تعادل طبیعی سابق بهم خورد و بالنتیجه در ساختن فکری و زندگی افراد  
 و اجتماعات تزلزل و فکری فوق العاده پدیدار شد . اینک که مختصر استشعار  
 و التفات بماهیت و کیفیت این عامل غریزی حاصل شده است ، امید میرود  
 در دنیائی که نه تنها کارها ، بلکه افکار و آداب نیز بطور سیستماتیک اداره میشود  
 استفاده شایان و وسیع صحیحی از این سرمایه ذاتی و استعداد بشری بعمل آید .  
 در روزگاری که احساسات و غرا نزدیکتر بوجه اکمل اشباع شده  
 يك حالت دل زدگی و سرگردانی و خلاء فکری خطرناک در ملل متمدن  
 ( و مقلدین بیچاره آنها ) پیدا شده است . این احتیاج اساسی و عشق ذاتی  
 انسان که خضوع در مقابل کمال و قدس و میل به تعالی یا با اصطلاح دینی ، سیر  
 و تقرب بجانب ذوالجلال است . چنانچه مورد عنایت و بهره برداری قرار گیرد  
 ذمه های بینهایت مفید و مبارک بار خواهد آورد . این خود روزنه امید برای

جهان فردا است .

نکته شایان توجه دیگری که در این مقاله اشاره میشود و قبلاً نیز در نتیجه زحمات زبان شناسان باستانی و مطالعاتی که مورخین ، از طریق ادبیات سانسکریت و آثار مصر قدیم کرده ؛ بعمل آورده بودند (۱) اثبات این مطلب است که حتی ادیان بزرگ مانند مذاهب هندوستان و شرق اقصی و مصر ، مبدأ توحیدی داشته است . یعنی همانطور که بعقیده ماسلمین دین یهود و مخصوصاً عیسویت در اصل ؛ توحید صحیح خالص بوده ؛ جهل و خرافات مسیحیها آنرا بصورت تثلیث در آورده است و زرتشتی نیز به آئین دو کانه پرستی در آمده است ، واضعین اولیه ادیان هند و مصر نیز خدای یگانه و آیات و دستورات بسیار حکیمانه بآنها تعلیم داده اند ، منتهی رشد عقول و افکار هنوز بقدری ضعیف بوده است و قدرت اوهام و قیاس بنفس طوری غلبه داشته ، ذهن هارا در اسارت محسوسات و جزئیات نگاهداشته بود که تصور و توجه بموجود یکتای بی همتای نادیدنی مجرد و قبول نظام واحد کلی خلقت بر انسان دشوار و شاید محال بود ، از راه تجسم و تشبه و تنوع بخداهای محسوس و موهوم و متعدد گرائیده است .

در چنان دورانی که نه علم و فلسفه و نه آزمایش و تجربه پیدا شده بود و رشد افکار و حواس ، بقدری ابتدائی بود که نمیتوانست ادیان توحیدی اخلاقی عالی را درک و حفظ کند ؛ اگر چنین معانی و تعالیم ، به بشر القا شده حتماً و ضرورتاً از ناحیه غیر عقلی و ذهنی بشری ، و از طریق الهام و وحی خدائی

(۱) در چاپ دوم کتابدراه طی شده بنقل مورس متر لینگ (بنام ازابزرگ)

تشریح و توضیح لازم در این قسمت وارد شده است .

که انعکاس درونی وجدانی عمیق دارد ، بوده است .

بعبارة اخرى ، معلم بشر در خدا پرستی همیشه افراد بر کزیده مخصوصی بوده اند که همان انبیاء هستند .

از طرف دیگر انبیاء بر خلاف آنچه امروز ما تصور میکنیم و عمل مبلغین مذاهب است ، نیامده بودند ، بمردم اصل پرستش را بیاموزند و آنها را متوجه و معتقد بخالق و صانع نمایند . پرستش جزو خمیره و از قدیمترین ضروریات و شاید بتوان گفت : بدیهیات فطری بشر بوده است . منتهی چون مردم بنا به خوی بشری و خود خواهی و خود بینی دائمی بسر اشیبی بت پرستی و خدا سازی و خرافات افترائی ، میرفته اند ، پیغمبران همانطور که قرآن در مورد غالب آنها تکرار میکند ، بمردم « لاتعبدوا الا الله » و « لا اله الا الله » می گفتند .

عبادت و پرستش خدایان ، مفروغ عنه طبع بشری و فطری او بوده است . ولی چون بیراهه میرفتند و چیزهایی را که « لا یملک لهم نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا » می ساختند و می پرستیدند ؛ پیغمبران همیشه مأموریت داشته اند ، او را از کمرای شرک و تشبه و تعدد خداها ، بحقیقت و عظمت تو حید بر گردانند .

کتابخانه مبارکه مدرسه فیضیه قم